

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه توحید (جله اول)

نقم مفهومی استاد اخوت ۱۹/۲/۹۴

ویژگی های سوره مبارکه توحید:

۱. اسم دیگر سوره مبارکه توحید اخلاص است، چون انسان به وسیله توحید به اخلاص می رسد و توحید است که انسان را خالص می کند.
۲. سوره شناسنامه خداست.
۳. این سوره احکام توحید قرآن است، یعنی هر آنچه در حوزه توحید در مورد خدا هست از این سوره می توان استخراج کرد. احکام توحید یعنی همه مباحث توحید بر اساس سوره توحید نازل می شود.
۴. خلاصه مباحث توحیدی است.
۵. این سوره احکام همه اعتقادات است مثلاً اعتقاد به نبوت، معاد و به همین دلیل گفتند که هر کس سه بار این سوره را بخواند مثل این است که کل قرآن را خوانده است.
۶. بسیاری از روش های قرآن پژوهی و تدبر در قرآن در این سوره است. مثلاً بحث واژه ، تدبر سوره ای، بین سوره ای و
- مثلاً طبق روایات صمد یعنی الف، لام، صاد، میم، دال و صمد یعنی ترکیب معانی این ها لذا صمد هم مانند الم سوره بقره باید خوانده شود. در روایات می گویند این سوره یکی از گنج های مخفی خداست و می خواهند بگویند که خیلی ساده از این سوره عبور نکنید و آن قدر این سوره احکام دارد که می توانید تا آخر عمر این سوره را در نمازهایتان بخوانید.
۷. سوره با سوره هایی که با قل شروع می شوند ارتباط دارد. (دسته سوره)
۸. با تعلیم و تزکیه در ارتباط است که در نمازها و عبادت ها به عنوان شاخص تعلیم و تزکیه است.

۹. انواع انحرافات در این سوره قابل بررسی است. آسیب شناسی و اختلال شناسی انسان‌ها و دور شدنشان از خدا. (سوره های فلق و ناس)

۱۰. انواع شخصیت شناسی در این سوره قابل بررسی است.

در موارد ۹ و ۱۰ بحث معرفت النفس خیلی مهم است، زیرا رویکرد صحیح و غلط انسان به خدا تابع شخصیت اوست و اگر غلط باشد نوعی انحراف در او ایجاد می‌کند که در این سوره بیان شده است. یعنی ما در این سوره یک بحث خودشناسی هم دنبال می‌کنیم.

در ذیل شخصیت شناسی بحث صفات انسان هم مطرح است.

۱۱. یکی از ویژگی‌های مهم این سوره بحث اشتراک مخلوقات با هم است (هستی شناسی). در اشتراک مخلوقات بحث تسبیح مطرح می‌شود. بحث وجه تشابه انسان با موجودات دیگر و فعال‌سازی تسبیح تکوینی. یعنی همان طور که درخت و پرند و هر موجودی تسبیح می‌کند ما چگونه تسبیح کنیم و علم به آن تسبیح پیدا کنیم.

۱۲. درون مایه تسبیح را نشان می‌دهد. روش تسبیح، روش ارتقاء انسان و دست یابی به حقیقت حمد و تهلیل است.

تکرار سوره توحید، توجه به وجوه مختلف معانی است.

یکی از مهمتری حرزهای مطرح شده در روایات که انسان را از جمیع آسیب‌ها حفظ می‌کند سوره توحید است.

«هو»:

در مورد هو در تفاسیر مطلب زیاد است. مقام غیب مطلق است، شناخت اجمالی داریم یعنی می‌دانیم هست اما در مورد چیستی آن نمی‌دانیم. برای او خیلی مقام بالایی از نظر شناختی قائل شده‌اند، زیرا انسان در مرحله اول خدا را در مقام هو می‌شناسد یعنی یک انا است که در مقام وحی است، انت که در مقام دعا، الله که در مقام معرفی و هو در مقام معرفی اجمالی است که پایه هرشناختی است. (لا اله الا انا، لا اله الا انت، لا اله الا الله، لا اله الا هو).

اسم هو ضمیر غایت است زیرا ما با او فاصله داریم و جنس ما با جنس او متفاوت است.

«الله»:

ال + اله

ال معرفی می کند و اله یعنی کسی که پرستیده شده است، کسی که همه به او توجه دارند و واله او هستند. واله او هستند یعنی از طرفی می شناسند که هست و همه کاره است اما نمی توانند او را بفهمند. به همین خاطر انسان هرچه بیشتر در خدا توجه می کند حیرتش بیشتر می شود. وادی حیرت است.

«احد»:

به معنی شیء ای است که قابل کثرت نباشد. منحصر به فرد، یکتا، یگانه است، دو بردار نیست و فرض دو هم برایش وجود ندارد، مثالش مفهوم "هست" است که نمی توانید چیزی مشابه هست بیاورید.

اسماء مخلوق اند به همین خاطر می توانند در ظرف های مختلف قرار بگیرند و در جلوه های مختلف بروز پیدا کنند، و گرنه خدا احد است. اسماء در ساحت انسان شکل می گیرند و اگر انسان را حذف کنیم، اصلا اسماء معنا ندارند. اسماء حیثیت ذاتی خدا نیستند.

نظام سوره این است که یاد می گیریم با این سوره مشابه همه مخلوقات خدا را بخوانیم. به همین دلیل در این سوره بیشتر از این که نگاه به اسماء باشد دارید توصیفش می کنید و اسم برای خدا نمی آورید، اینها جزء اسماء نیستند.

این که ما می توانیم برای خدا هزار اسم بیاوریم این نیست که خدا هزار اسم دارد، بلکه ما هزار نیاز داریم و به نسبت نیازهایی که داریم اسم تولید شده است. و اگر بخواهیم خدا را بشناسیم باید با سوره توحید بشناسیم.

اگر مخلوق نمایان کننده وجود خالق است، پس باید جلوه او باشد یعنی هرچه خالق دارد مخلوق هم باید داشته باشد.

اشرف مخلوقات آن است که آنچه همه موجودات دارند و تجلی داده اند، داشته باشد و تجلی بدهد و بیشتر از آن بروز داشته باشد. درست است که انسان اشرف مخلوقات است اما از این اشرف مخلوقات بودن استفاده نمی کند بالقوه اشرف است نه به بالفعل بودن اشرف مخلوقات خوانده شده است. ما اول باید حیثیت مخلوق بودن خودمان را درک کنیم و بعد اشرف بشویم.

هر مخلوقی یک ظرف و مظروفی دارد و حتماً آن ظرف نمایان کننده یک سری صفات خالق است. اما انسان درجه مخلوقیت‌اش متفاوت است. خدا می‌خواهد انسان به حداکثر توان ذخیره شده در خودش برسد.

احد اولین موضوعی است انسان به علم شهودی به آن دست پیدا می‌کند، یعنی وقتی وجود را بفهمد موجود را می‌فهمد.

در قرآن فهم الله احد را به عنوان بدیهی فرض کرده است و می‌توان گفت بدیهی‌ترین بدیهی در عالم فهم احدیت الله است و شهودی‌ترین چیزی که انسان در علم شهودی دریافت می‌کند احدیت خداست. انسان وقتی اشیاء، اشخاص و خودش را می‌بیند یک تصویری درون ذهنش نقش می‌بندد و نفس‌اش می‌فهمد که به این علم حصولی می‌گویند. اما الله احد درونش است زیرا خالق جدا از مخلوق نیست.

انسان‌ها خدا را در بیرون جستجو می‌کنند، در صورتی که خدا اول شی‌ای است که در فرد جلوه پیدا می‌کند و او است که باعث می‌شود انسان موجودیت خود را بفهمد. اولین موضوعی که انسان به علم شهودی دریافت می‌کند احدیت است اما چون همراه موجودیت و مخلوقیت است نمی‌تواند درکش کند.

علم به هستی خودمان متاخر از علم به هستی کننده است. اتقوا الله یعنی خدایی را که در وجود خودت هست احضار کن و معادل علم پیدا کردن به صورت شهودی (توجه به علم) به همه کاره بودن الله در درون خودت است.

اگر کسی سوره توحید را بلد نباشد هر اسمی از اسماء خدا را که می‌خواند، شرک آلود می‌خواند.

سوره توحید اعجاز قرآن در معرفی خدا با سهولت و به آسانی است و این خاص و اعجاز قرآن است.

هر هستی نمایان کننده هست (خدا) است. هست هر هستی خداست و هر هست+ی خداست.

خداوند تنها توسط ظهور هستی رویت می‌شود، چون هست مطلق مخفی است و غایب است. این مقام هو است.

هیچ موجودی نیست مگر آنکه نمایان کننده (جلوه) وجود است. (جمله نفی و اثبات) (حصری)

جمله نفی و اثبات: پایه‌ای ترین اعتقاد را به شکل وحدت بخش (همه فهم) ارائه می‌دهد.

احد مترادف با مفهومی به نام بی نهایت است (بی همتا، حدبرندار). یعنی علم انسان در حوزه بی نهایت به نهایت آن تعلق نمی‌گیرد، به تصدیق حد نداشتن آن تعلق می‌گیرد.

مفهوم احد می تواند در همه مراحل رشد توحید را به انسان القاء کند و همه را در هر زمانی از عمرشان موحد کند. زیرا همین مقدار که توجه آنها به بی نهایت باشد، آنها موحد هستند. یعنی ظرفیت های علمی متعدد توان فهم بی نهایت را دارند و متناسب با ظرفیت خود بی نهایت را فهم می کنند.

«صمد»:

معنای صمد با توجه به روایتی از امام صادق (معانی الاخبار، باب ۷، ص ۷):

«وَقَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ يَقُولُ قَدِمَ وَفَدٌ مِنْ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ عَ فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ عَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ - الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ فَأَلِفٌ دَلِيلٌ عَلَى إِنْشِئِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَفِي ذَلِكَ تَنْبِيهُ وَإِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَاللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ أَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَالْأَلِفُ وَاللَّامُ مُدْعِمَانِ لَا يَطْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَلَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَيَطْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا تَقَعُ فِي لِسَانٍ وَاصِفٍ وَلَا أُذُنٍ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ إِلَهِ هُوَ الَّذِي إِلَهُ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَا هِيَ وَكَيْفِيَّتِهِ بِحِسِّ أَوْ بَوَهِمٍ - لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَخَالِقُ الْحَوَاسِّ وَإِنَّمَا يَطْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَتَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمْ الْكَثِيفَةِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَبَيَّنُ وَلَا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنْ حَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَلَطْفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَا هِيَ الْبَارِي وَكَيْفِيَّتِهِ إِلَهُ فِيهِ وَتَحَيَّرَ وَلَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُ الصُّورِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَّتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُمْ وَمُرَكَّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَأَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلُهُ صِدْقٌ وَ كَلَامُهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَأَمَّا الِئِمِّمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَلَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَأَمَّا الدَّالُّ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكُونِ وَالزُّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَجَلَّ مُكُونُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ.

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از مردم فلسطین به محضر پدرم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند و مطالبی از آن بزرگوار پرسیدند که پاسخ دادند، سپس از مفهوم «الصمد» (در سوره اخلاص) سؤال کردند، فرمود توضیح آن در خودش نهفته است، زیرا «الصمد» دارای پنج حرف است و هر یک معنای خاصی دارد که دلالت بر کمال او دارد، نخستین حرفش «ألف» نشانگر تحقق ذات خداوند است و آیه شریفه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (خدا گواهی داده و می دهد که معبود بر حقی جز او نیست - آل عمران ۱۸) هم بیانگر همین معنی است. و این نکته را روشن و مشخص می نماید که ذات پروردگار به هیچ کدام از حواس پنجگانه (۱- حسّ شنوایی، ۲- حسّ

بویایی، ۳- حسّ چشائی، ۴- حسّ لامسه، ۵- حسّ بینائی. که جمع حسّه می‌باشد و بمعنی قوه مدرکه است) ادراک نمی‌گردد. حرف دوّم آن «لام» است که نمودار الهیّت اوست یعنی که «الله» ذات (واجب الوجود) مستجمع همه صفات و کمالات است و غیر از او هر چه هست ممکن الوجود است و «الف و لام» آن همچنان که در صاد «الصّمد» ادغام گشته‌اند (و صدای «الله» به صاد الصّمد می‌خورد) نه بر زبان آشکار گردند و نه آهنگشان در گوش طنین افکند و تنها بر صفحه نوشته شده هویدا گردند، ذات پروردگار هم به سبب لطافت و دقیق بودنش از هر دیدی پنهان است و حواسّ بدان دسترسی ندارد. (گرچه فطرت اولیّه و بی‌آلایش انسان بدون هیچ نام و عنوان و تشبیه و تکثیر وجود مبدأ را در می‌یابد ولی) هیچ زبانی قادر به تعریف وی نیست تا اوصاف او را بیان کند، و هیچ گویی توان شنیدن اوصاف او را ندارد، زیرا «اله» از «وله» به معنای تحیر مشتق گردیده و تفسیرش آنست که خرد مخلوقات از پی بردن به ماهیّت و کیفیّت ذات مقدّس او، با هر یک از حواسّ و یا وهم ناتوان و سرگردان است. بله، او برتر از افق اندیشه بشر که از اوهام شرک زا تیره و تار گشته، می‌باشد و قوای مدرکه نیز آنچه را خدا پندارند مخلوق نفس است نه خالق نفوس، بلکه او پدید آورنده خیالات و آفریننده قوای مدرکه است. و آشکار بودن «ال» در کتابت دلالت دارد بر این که خداوند اقتدار خود را در آفریدگان خویش و جهان هستی که کتاب تکوین اویند نشان داده زیرا که آنها را بدون بکار گرفتن مادّه یا ابزاری اختراع کرده و روانهای لطیف و رقیق آنان را در کالدهای غلیظشان آمیخته است، (در عالم ظهور) اگر شخصی بخواهد بر روان خود که آشکار نیست بنگرد قادر به دیدن آن نخواهد بود همچنان که «لام الصّمد» در نوشته ظاهر و هویدا می‌شود و در تلفّظ آشکار نمی‌گردد و به هیچ یک از حواسّ پنجگانه درک نمی‌شود، و چون به نوشته آن بنگرد آنچه را که در گفته و گوش اثری از آن نبود به وضوح می‌بیند، جلوه ربوبیّت و اقتدار ذات باری تعالی را هم که به سبب لطافتش حواسّ قابلیت درک آن را ندارند، در صفحه جهان خلقت که کتاب تکوین خداست بروشنی می‌توان دید و از آن به وجودش پی برد. در نتیجه هر گاه بنده‌ای در باره یافتن حقیقت ذات آفریدگار و چگونگی او بیندیشد، واله و سرگردان و در مه متراکمی از خیالات شرک‌زا گرفتار می‌شود، و اندیشه‌اش به نقشی دست نمی‌یابد که بتواند با قلم وهم و اندیشه ذات خدا را در پرده ذهن خود ترسیم نماید (و در برابر عدسی چشم خود قرارش دهد) زیرا او پدید آورنده شکلهاست (حتی همان صورتی را که از او در نظر بگیرد) بلکه باید تلسکوپ اندیشه خود را بر روی صفحه جهان خلقت بیندازد و در کیفیّت و شگفتیهای آفرینش تفکّر نماید و از خود پرسد که آفریننده آنها کیست؟ مسلماً برایش ثابت می‌شود که خدا آنها را پدید آورده و روانشان را در کالبد آنان آمیخته است.

اما «صاد» صدق خداوند است، یعنی گفتارش راست و درست، و نویدها و بیم‌هایش بی‌تخلف بوده، و به بندگان فرمان داده است که حقیقتاً پیرو صدق و درستکاری باشند نه از روی ریا و خدعه، «ص» نشانه آنست که در دادگاه روز جزا، رأی نهائی در باره پاداش و کیفر کردارشان بدرستی و عدالت صادر خواهد شد.

اما «میم» دلیل بر ملک و سلطنت اوست، و اینکه وی زمامدار بر حقّی می‌باشد که همواره بوده و هست و خواهد بود، و حکومتش زوال ناپذیر است.

و «دال» بیانگر دوام و پایداری حکومت و ملک اوست و خود جاودانه است، و هستی او برتر از آنست که دستخوش تغییرات عالم هستی و فنا گردد، هرگز، بلکه او هستی بخش تمام عالم خلقت است و هر جاننداری به سبب هستی بخش بودن اوست که زنده است.»

- الف = دلیل علی الهیته: یعنی خدا شهادت می‌دهد بر اینکه آنّه لا اله الا هو، یعنی می‌خواهد بگوید "غایب عن درك الحواس". معرفه که الف و لام نشانه‌اش است، دلالت بر وجود است. حقیقت معرفه، شهادت خداوند بر وجود خود است.

- لام = دلیل علی الهیته: بیان نمی‌شود اما نوشته می‌شود، لطف یعنی همین. اِلَه الخلق عن درك ماهیته و کیفیت.

موجود: روح، مثال، عقل و جسم که در خداوند در همه مراتب خالق است و این خلق ثبت شده است. مشاهده روح به وسیله رویت شهود دیگری اتفاق می‌افتد. اگر سواد خواندن (قرائت) کتاب هستی را نداشته باشی نمی‌توانی آنچه که ظاهرترین اشیاء در عالم است را مشاهده کنی.

- صاد = صدق / جریان حق در هستی (جلوه گری حق). به تجلی حق صدق می‌گویند.

دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ (انطباق حق) وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ (جریان حق) دَارَ الصِّدْقِ (تجلی حق)

- میم = دلیل علی ملکه: پیوستگی ملک

- دال: دوام ملکه دائم تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَالزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ.

معنی صمد با توجه به روایت:

وجود دائم و پیوسته (ازلی و ابدی) حیران کننده (احاطه نشدنی)،

وجود دائم، پیوسته، حیران کننده و جلوه گر حق،

مطلق الوجودی بوده، هست و خواهد بود،

حق (جریان حق، جلوه حق) که مستولی و پیوسته و همیشگی و بی نهایت و نامحدود از درک مخلوق،

لا اله الا الله الملك الحق المبين

وجود بی حد و حیران کننده ای که حق را در هستی که ملک با دوام اوست بدون زوال جریان می دهد.

تجلی جریان دائمی و نامحدود حق غایب از حواس

قاعده کلی در مورد این ترکیب: صاد که اولین حرف است باید تعیین کننده، میم جهت دهنده و دال غایت است.

الف و لام که اضافه می شود باید آخر بیاورید. حرف اول تعیین کننده، حرف دوم جهت دهنده و حرف سوم تمایز/ قید و حد است.

کسی که بتواند از همه این موارد کاربرد استخراج کند به آن حکیم می گویند، زیرا حکمت در قرآن نزول حقایق در بستر زندگی است. و در واقع سوره توحید مشق حکمت است و راهش این است که شما وقتی که سوره را می خوانید در نمای اصلی خود حکایت وصف الله است و در نمای پس زمینه ای حکایت وصف غیر خدا را می کند. از تلاقی این دو وصف کاربرد پدید می آید یعنی مثلاً مناجات امیرالمومنین در مسجد کوفه یک فهم کاربردی از سوره توحید است.

وقوف یک محدود در برابر نامحدود و جلوه هایی که توسط این وقوف پدیدار می شود یا می تواند پدیدار شود، از این نگاه به سوره نکته کاربردی استخراج می شود.

احد	وصف الله	وصف مخلوق	جلوه های دیگر
یگانگی	شراکت	هم زیستی	
صمد	جلوه گری بی نهایت حق	تغایر/غیریت/محدودیت	دوئیت ها/داد و ستدها
لم یلد	فقدان ولد	توالد و تناسل	انتقال، زوجیت
لم یولد	فقدان والد	توالد و تناس	سلسله/تسلسل
لم یکن له کفوا احد	فقدان کفو	تشابه	هم ارزی

مخلوقات با واقف بودن به مخلوق بودن خود کرامت پیدا می کنند، ارزش پیدا می کنند. به اعتبار مخلوق بودنش یعنی انسان باش، مسلمان شو و مومن شو.

کار برد این سوره این است که هر انحرافی را می بیند می تواند بفهمد که آن انحراف از نقص کدام یک از موارد است. در سوره توحید بدیهی ترین گزاره های حقیقی بیان می شود و در نظر نداشتن این گزاره ها عامل انحراف انسان است. (تنها خدا یگانه و بی همتا است).

انسان در عمل وقتی منحرف می شود، دلیل آن انحراف از مبانی توحیدی است.

ان شاء الله سوره توحید بر دل و جان ما بنشیند و جاری شود و به برکت ماه رجب فهم و عمل به مضامین آن را برای ما میسر کند.

ان شاء الله ميلاد قمر بنی هاشم (ع) و همچنین اعياد گذشته بر شما مبارك باشد و ثمره ملاقات ما با اين اعياد خير و برکت فراوان و هدايت و عاقبت به خيري باشد، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

امروز میهمان قمر بنی هاشم (ع) و امام حسين (ع) و زين العابدين (ع) هستیم و از همه مهم تر از نظر کلام وحی میهمان سوره توحید هستیم.

بين آیات يك و دو و سه سوره واو نیامده است. در آیه سه، سه موضوع يلد و يولد و كفو در يك منظومه معنای بحث می شود.

آیه سه: ولد - والد - كفویت، زوجیت.

تولید مثل: بقاء، دوام ملک.

در يك نمودار مثلثی "احد" بالا قرار می گیرد و "صمد" و "لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد" گوشه های دیگر مثلث و الله وسط این مثلث قرار می گیرد. طبق روایات احد یعنی صمد، صمد یعنی لم يلد و خدا حقیقت وجودی را در این سوره آن قدر نازل کرده است که هر کس می تواند موحدانه خدا را بخواند.

برای خدا تولید مثلی نیست. تولید مثل هر سه مورد والد و ولد و كفو را پوشش می دهد. كفو مفهومی بین مثل و زوج است. زوجیتی که تماثلی بین دو زوج وجود دارد و تولید به واسطه آن ایجاد می شود. تولید مثل بقاء است و ولد نشانه بقاء است. ذریه و نسل منجر به بقاء می شود.

اگر موجودی نتواند ولد دار شود وقتی از دنیا می رود اثرش از بین رفته است. بقاء نشانه نیازمندی است و ولد برای انسان برای دوام ملک است. در مخلوقات تولید مثل را در موجودات زنده می بینیم. موجودات زنده در اصطلاح قرآن، دابّه است. در دواب تولید مثل را به طور عینی می توانیم ببینیم و در همین حوزه تولید مثل دو فاز دارد: موجود موجودی شبیه به خودش را تولید می کند که بیشتر در گیاهان و جانوران آغازی و میکروب هاست. در حوزه انسان هم این گونه است که مثلاً پوست می تواند مثل خودش را تولید کند و عین خودش را تولید کند. الزاما سلول احتیاج به نر و ماده ندارد خودش شبیه خودش را تولید می کند. [فاز دیگر تولید مثل بوسیله زوجیت و نرو ماده است]

جاهایی باید دنبال تولید مثل باشیم جاهایی است که بحث بقا مطرح است. بحث بقا مربوط به مخلوق است. در آیه ۳ می‌فرماید که خدا تولید مثل ندارد، یعنی ولد نیست، والد نیست و هیچ کفوی هم ندارد. و معلوم است که در خود تولید مثل موارد ولد و والد خیلی مهم است.

توحید با توجه به این مباحث:

خداوند کسی است که برای او هیچ گونه تولید مثل و مثلی فرض نمی‌شود.

ادات نفی در عربی نوعا تاکید می‌شوند و اگر تاکید نشوند ممکن است که افراد نوعا دچار اشتباه شوند. شیوه کلی دستور زبان عربی این است که آادات نفی را تکرار می‌کند.

در هستی به بحث تولید مثل بسیار باید توجه کرد و اگر کسی یک وجودی را در هستی بشناسد که هیچ تولید مثلی ندارد و مثلی ندارد، این خدا را به معنای واقعی شناخته است. و این بدین معنا است که هرکسی به غیر خدا تولید مثل دارد و معلوم می‌شود که آن موجود یک حظی از شعور دارد و برای بقاء و ماندگاری خودش تلاش می‌کند، از روی تولید مثل می‌توان فهمید که موجودات چقدر شعور دارند. بر اساس تولید مثل است که گونه‌ها را تعیین می‌کنند و شناسنامه به افراد می‌دهند.

در جمادات (جامد، مایع، گاز) متوجه می‌شوید که جماد به حالت‌های مختلفی تبدیل و ترکیب می‌شوند و مثل پیدا می‌کنند. جمادات قابلیت تبدیل و تغییر دارند و اینجا مشابه تولید مثل داریم. در جماد تولید مثل، قابلیت تغییر و تبدیل است. از قانون تولید مثل با فرآیند تغییر و تبدیل در جماد وجود دارد. قانون تولید مثل مربوط به همه مخلوقات است، هر مخلوقی نسبت به خودش.

علم به تولید مثل اشیاء، علم به مدیریت آنهاست.

ولد در کتب لغت: خروج شیء از شئی، در روایت این گونه آمده است که ممکن است این شیء لطیف باشد، ممکن است شیء کثیف (دارای جرم) باشد.

وقتی می‌گوییم ولد به محصول خارج شده کار داریم.

تولید مثل = زایش = جنسی تولید مثل = رویش = غیر جنسی (این دو مدل برای زیست‌شناسی است)

در تولید مثل، مثل خودش را تولید می‌کند و یا مثل خودش تولید می‌شود. به وجود آمدن مثلی تکثیر است.

در فیزیک و شیمی همه تغییرها و تبدیل‌ها بر اساس مدل تولید مثل است، زیرا اگر قرار است ماده‌ای با ماده‌ای ترکیب شود باید یک مثلیتی درونشان باشد. هر واکنشی در لایه عناصر طبیعی و هر حرکتی بر اساس قانون مثلیت است، یعنی به نحوی مثلیت باید باشد تا تولیدی پدیدار بشود و اگر مثلیت را بردارید، مثلیت مخلوقات را برداشته‌اید. مخلوق بدون مثلیت حیات ندارد و نمی‌تواند کاری انجام دهد.

در روایت آمده است که مثلیت مانند رویت، دیدن است. شما وقتی چیزی را می‌بینید یک تولید مثلی انجام شده است. نوری از چشم شما خارج می‌شود و انعکاسی از شی را می‌بینید و به همین خاطر چشم مز محل می‌شود. به واسطه نفوذ نور در اشیاء و انعکاسشان به چشم حالتی از بینایی از انسان صادر می‌شود. در واقع رویت محصول انعکاس نور است، ولد نور است.

چیزی که در بحث ولد بسیار مهم می‌شود محصول و پدیدار شدن است و مسأله مهم دیگر از شی بودن، و مسأله سوم صدور و خروج است. هر اتفاقی که در حوزه مخلوقات می‌بینید در حوزه ولد می‌بینید، مانند حرف زدن. و این منجر می‌شود که اضمحلال و انهدام و تاثیر و تاثر خاصیت تولید مثل باشد.

در آیه سه، معنی کلی این است که خداوند هیچ گونه مثلی ندارد، و تولید مثلی هم ندارد:

۱. ولد ندارد، یعنی فیوضات ربّانی که خدا می‌دهد به عنوان ولد او نیستند.

۲. والد ندارد، یعنی متکی به مثلی نیست.

۳. مثل ندارد، یعنی هیچ چیزی شبیه او نیست.

ما هرچه که در مخلوقات می‌بینیم از نوع مثلیت و والد است، اما در نوع آفرینش خدا از نوع ولدیت نیست، یعنی خدا احدی است که: مخلوقاتی آفرید که یکی از آنها انسان است و این انسان در مخلوقات صفات زیادی دید که فکر کرد خدا هم شبیه اینها است: عطا کردن، گرفتن و کلا صفاتی را که برای خداوند قائل شده‌است، همان مدلی است که برای مخلوقات می‌دید، به همین دلیل برای خدا شریک قائل شد.

خدا می‌شنود، می‌بیند، واکنش نشان می‌دهد اما مثل خودش نه مثل مخلوقات. فیوضات ربّانی ولد ندارد و مثل ندارد و هیچ چیزی هم شبیه آن نیست و اینها در مولفه‌های آیه سه وجود دارد.

خدا فاقد صفات و بقیه مخلوقات دارای صفات شدند و صفت از اینجا بوجود آمد. خصوصیت صفت این گونه است که یک صفت داریم و یک موصوف درواقع صفت غیر موصوف است و برای صفت می‌توانیم مصادیق زیادی پیدا کنیم. اما خدا صفت ندارد و در مورد خدا هیچ مثلی وجود ندارد و متکی به مثل نیست و شبیه هم ندارد. و در این حالت صفت عین موصوف است و خدا می‌شود فاقد صفت.

منظور از صفت نوعاً صفات ثبوتی است و ماهیت صفت همین ثبوتی بودنش است. هرچیزی که به ذات خدا نسبت داده می‌شود مثل ندارد.

مخلوق مثل و مشابه دارد زیرا همه مخلوقات در مخلوق بودنشان مثل دارند و خالق واحد و احد است. هر مخلوقی دو شان دارد، ولدیت و والدیت زیرا هر مخلوقی محصول یک اثر و منشاء یک اثر است. بین مخلوقات بعضی از مخلوقات از نظر اثر، دارای اثر بیشتری هستند مثلاً آسمان مادرتر است نسبت به زمین.

خدا یدبر الامر است و امر او تابع قوانین مخلوقیت و موجودیت نیست. روح، ملائکه و عرش مخلوقات اولی هستند، نظام طولی و تدبیری دارند و انعکاسشان به ذات ربوبی خیلی نزدیک است و صفات خدا را بیشتر تجلی می‌دهند و بعد به واسطه اینها بقیه مخلوقات پدیدار می‌شوند.

روح، ملائکه و عرش مخلوقات نورانی هستند که نظاماتشان متفاوت است و اسم شان را وسائط گذاشتند و اینها را واسطه امر گرفتند و واسطه امر را به این معنا مخلوق نمی‌دانند. اینها را در عالم امر می‌برند و مخلوقات را در عالم خلق می‌آورند.

وقتی بحث مخلوقات مطرح می‌شود، مخلوقات را در عالم خلق بررسی می‌کنید. عالم خلق یعنی دارای بعد. منظورمان از مخلوقات آنهایی که دارای حد، تقدیر و قدر هستند را بیان می‌کنیم و بحث تماثل مخلوقات را در عالم خلق می‌آوریم، ولی وقتی عالم امر مطرح می‌شود دیگر مثلیت نیست بلکه مثلیت است. پس اگر در عالم امر ثابت کردیم مخلوقاتی وجود دارد اسم مخلوق نمی‌گذاریم مثلاً می‌گوییم آتی امرالله، نفخت من روحی وجاعل الملائکه و... و واژگان اینطوری به کار می‌بریم.

این مباحث در بحث نظام عرش، کرسی و تدبیر ربوبی مطرح می‌شوند. این قسمت چون نظام امر است و تجلی ربوبی است محدودیت مرتبه بر آن نیست، در واقع در عالم خلق مرتبه محدودیت دارد و در نظام امر مرتبه بدون محدودیت است. یعنی عالمش بدون محدودیت است درواقع صفت بستر را به خود شی هم اطلاق می‌کنیم.

وقتی در مورد خلق بحث می‌کنیم، انسان بحث خلق را با زمان در نظر می‌گیرد، یعنی می‌گوید اولین بار چه زمانی بود؟ در صورتی که زمان خودش مخلوق است، وقتی می‌خواهید در مورد خدا بحث کنید، باید بتوانید بدون زمان بحث کنید، یعنی طولی بالا ببرید. "اول" اینجا رتبی و مرتبه‌ای است. نوع خلقی که از خدا در ذهنمان است خلق تعطیلی است، مثلاً خدا عالم خلق را خلق کرد و رفت و در ذهنمان نیست که این خلق همیشگی است، به همین خاطر خدای در ذهنمان همیشگی نیست. اراده خدا یک زمانی آمده و رفته است و برای ما زمان دارد و جاری نیست، در صورتی که ثابت و جاری است. بیچارگی ماست که هر چیزی را با زمان درک می‌کنیم و یک موقعی که حصر زمان را از ما گرفتند می‌بینیم که این داستان نیست. لذا انسان دو مشکل پیدا می‌کند: تعطیل و تشبیه، خدایی که خورشید و زمین و... را یک زمانی خلق کرده و رفته است و احساس نمی‌کند که خلق اینها هر لحظه اتفاق می‌افتد.

در عالم امر اسماء هستند و در عالم خلق اسباب، و هر اسمی از اسماء سببی را ایجاد می‌کند. در عالم امر مراتب وجود دارد مثلاً مرتبه کتاب، روح، ملائکه هر کدام مرتبه بندی دارند.

هر انسانی در عالم خلق یک ارتباط عرضی با مخلوقات پیرامونی دارند که در این جا روابط مردم، محیط زیست و... مهم است، ولی این انسان وصل به یک نظام بالا است که این ارتباط برای همه مخلوقات وجود دارد یعنی عالم امر، جاری در انسان هم هست و اگر این قطع شود اثری از وجود در انسان نخواهد بود. هر انسان در هر مرتبه‌ای از وجود خودش لازمان و لامکان است. هر انسانی به عرش، کرسی، ملائکه روح متصل است. و اگر انسان این

موضوع را بفهمد خدا نزدیک است یعنی بین قلب است و تصمیمات را عوض می‌کند. فاصله خدا نسبت به تو نزدیک است اما تو نسبت به آن دوری.

روایت: اگر کسی حالش بد شد دست مادرش را بگیرد، زیرا مادر چسبیده به عرش است و به واسطه این طنابی که به خاطر رحم مادر چسبیده به عرش است، باعث آرامش می‌شود و این مربوط به همه است و همه به نوعی به عالم عرش ارتباط دارند.

احد: حقیقتی است که یگانه است و دو بردار نیست.

صمد: سید و سروری است که حق است، دارای جریان حق است و وعده صدق و صدق از او متجلی می‌شود، ملک او دائمی و سرمدی است و خلل ناپذیر است.

لم یلد ولم یولد و لم یکن له کفوا احد: از هرگونه تولید مثل و مثلی بری و منزّه است. از هرگونه تاثیر و تاثیری که در نظام مخلوقات موجود است بری و منزّه است. این به این معنا نیست که او سیطره، علم و محبت ندارد، عالم نمی‌شود. نباید او را از حضور تعطیل کنیم. نباید نسبتی به او بدهیم که او را شبیه مخلوق بنماییم. مدل ظهور و تجلی (بروز) خداوند از نوع تجلی مخلوقات نیست، در عین حال هر فعلی به خدا نسبت داده می‌شود مثلاً یک مادری که مهربان است مهربانی‌اش را به خدا نسبت می‌دهیم و نمی‌شود که مادری مهربان باشد و خدا مهربان نباشد.

هر انسانی یک سری قوای درونی و قوای بیرونی دارد که هر کدام یک کارکردی دارند، مثلاً برای بینایی، خیال و وهم قوای درونی است و چشم قوای بیرونی. و اینها با برخورد با موضوعات بروز پیدا می‌کنند و همه اینها از قاعده ولدیت و والدیت و کفویت پیش می‌روند یعنی چشم نمی‌تواند مستقلاً ببیند حتماً باید یک سببی باشد. اما در خود انسان یک مولفه‌ای وجود دارد به نام روح که اون ثابت است، آنقدر که خاطرات کودکی‌تان یادتان است و به خودتان نسبت می‌دهید. می‌گویید چقدر من بد شدم، خوب شدم و یک نخ تسبیح است تا آخر عمر. از بدو تولد تا مرگ در وجود منی است که ثابت است. در عین حال که قوای انسان در خود انسان یک جنبه‌هایی دارد که از والدیت و ولدیت و کفویت تبعیت می‌کند، حظ و بهره او از ملکوت که به وسیله روح جاری می‌شود یک ثباتی دارد. یعنی انسان در زندگی‌اش متغیرات و ثباتاتی دارد. ثباتات جلوه ربوبی لم یلد ولم یولد هستند. متغیرات جلوه ربوبیت هستند، منتها جلوه مخلوقیت ربوبی هستند، یعنی این که خدا این را مخلوق کرده و یک مسیر ولد و یولد برایش قرار داده است.

انسان قدرت پیدا کرده که هم عالم امر را مشاهده کند و هم عالم خلق را و این قدرت را که خدا به انسان داده است، یکی از بی نظیرترین عطایای خدا به انسان است که اگر این قدرت را بشناسد می‌تواند حظ زیبایی از زندگی ببرد.

انسان تا در تجربه قرار نگیرد رشد نمی‌کند اما یک سیر روحانی هم دارد.

نطفه انسان در رحمی قرار می‌گیرد، امشاج نبّیله است. قدرتی که پیدا کرده این است که: شرایط روی آن تاثیر می‌گذارد و تبدیل می‌شود. این نطفه از عالم امر یک روحی دارد که حظّش از آن روح کم است اما سعی می‌کند و بزرگ می‌شود و قسمت‌های مختلف بدنش تمایز پیدا می‌کند و می‌رسد به جایی که دست و پا و... دارد. یک مرتبه وضعیتش طوری می‌شود که احساس می‌کند روح آسمانی درونش تجلی پیدا کرده است در واقع او تغییر کرده

است. یعنی ما الان بین ثابت و متغیر در رفت و برگشت هستیم. ثابتاتی که از عالم امر نازل می‌شود از قاعده آیه سه تبعیت می‌کنند و شرایط پایین انسان از قاعده مثل استفاده می‌کنند.

نازل شدن روح متغیر نیست ثابت است، بلکه انسان در شرایطی قرار می‌گیرد که استحقاق نزول روح را می‌یابد، یعنی خدا امر به هدایت و بهشت را داده است و آدمها تغییر می‌کنند و در معرض این امر قرار می‌گیرند یا نمی‌گیرند. صبر در راه رسیدن به حقیقت بزرگترین عطیه الهی به فرد است. عجله بدترین آسیب زندگی انسان است.

همه اوامر که برای سعادت ما هست صادر شده است اما این تابع این است که انسان کاری بکند که خود را در مسیر این ثابت قرار دهد، یعنی انسان است که تغییر می‌کند اما اوامر ثابت است. همانند این که خورشید طلوع کرد یعنی زمین در وضعیتی قرار گرفت که خورشید را دید. و سوره توحید آمده بگوید که اگر گفتید خورشید طلوع کرد معنی اش این نیست که خورشید چرخید بلکه زمین چرخید اما خورشید طلوع کرد.

انسان می‌تواند خدا را با وصف لم یلد و... در درون خودش مشاهده کند.

در فراز و نشیب‌های زندگی اگر تجلی ربوبی را به وسیله نزول روح (رضایت، یقین) مشاهده می‌کند، آن تجلی، تجلی ربّ است، شبیه ندارد.

همان موقعی یک جلوه‌ای را در درون خودت یافتی که شبیه ندارد به این یوم الله می‌گوییم. روز تجلی خدا در انسان.

همه ما در مقاطعی از زندگی یک وجودی دیدیم که لم یلد ولم یکن له کفوا احد است که باید بگردیم آن را پیدا کنیم.

در قرآن یکی از انحرافات شایع و رایج در نظام بشریت را نقص در فهم لم یلد و.... می‌داند. مثل سوره مریم، کهف، اسراء، فرقان و.... ظهور این نقص که به شکل‌های مختلفی قابل رویت است دارای ریشه‌های مشخصی است و آن ریشه عدم درک نسبت به وجود بلاشبیه است.

مصادیق شبیه دیدن خدا یا مثل قرار دادن برای او در زندگی رایج کنونی چیست؟ و چرا؟؟

- لباس شهرت: برای خود تمایز نسبت به دیگران و خود را در تمایز مشابه خدا می‌داند (عجله برای بستر)

- وحید دانستن خود / قدرت طلبی

- پول : حلال مشکلات است / موثر
- حکم : احکام را از خود صادر کردن. همه احکام لازم نیست از جانب خدا صادر شود بعضی از احکام می تواند از جان خدا صادر نشود. و این می شود مثل قرار دادن در صدور حکم

نتیجه:

۱. برای ایمنی از شرک در مثل دانستن برای خدا و ... از خود حکم صادر نکنیم و مقام حکم را تنها و منحصر برای خدا بدانیم.

۲. هیچ چیز را موثر در وجود در وجود جزء او ندانیم. انتساب اشیاء و اسباب به اوست که اثر آفرین است.

۳. صفات کمالی را که در اشخاص می بینیم بالاتر و بهتر و قوی تر آن را از آن خدا بینیم. و آن صفات را از آن خدا بدانیم، تجلی خدا در فرد است.

۴. هر جایی که در قرآن و ادعیه برای خدا حصر آورده شده است لا نفی جنس، لغرشگاه انسان در یلد و یولد و کفو قرار دادن برای خداست به همین علت خواندن اینها به صورت ذکر توصیه شده است مثلاً صبح ۷ بار بگوئید لا حول ولا قوه الا بالله

برای خدا اسباب قائل نشوید خدا در هر حالتی می تواند به ما کمک کند، به ما علم بدهد. دست خدا را بسته نبینید. یعنی خدا با لم یلد و همه قلمروهایی که فکر انسان خدا را در خدایتش یعنی در ملکیتش محدود می کند را، نفی می کند.

سوره توحید هم اخلاص تولید می کند و هم توحید، به همین خاطر دو اسم دارد.

مؤلفه های توحید	مؤلفه های صفات مخلوقات	انحراف هایی به واسطه ضعف فهم در مؤلفه ها توحیدی	ضعف انحراف به واسطه ضعف در فهم مؤلفه ها صفات مخلوقات
احد			
صمدیت			
لم یلد			
لم یولد			

			لم یکن
--	--	--	-------------

این جدول را بر اساس سوره مریم و اسراء تا هفته آینده کامل کنید.

در دیدگاه توحیدی دو منظر تولید می شود: نگاه به الله، نگاه به غیر الله. از بالا به پایین نگاه کردن الله و غیر الله باعث دویینی و تناقص می شود. مثلاً از یک طرف خودش را خار می داند و از یک طرف اعتماد به نفس قوی دارد. می شود جمع اضداد که برای خود او عادی است، از یک طرف می بینیم ساعی ساعی و از طرف دیگر اینکه هیچ کاری نمی کند و این دویینی اضدادی از صفات را در او فراهم می کند. این به دلیل این است که دویینی دارد، نگاه می کند به خدا همه چی می بیند و نگاه به خود می کند هیچ می بیند. یک موقعی در خیبر را می کند و یک موقعی در مناجاتش می گوید ظلمت نفسی.

دو ظهور در رفتارهایش دارد، به همین خاطر گفتند کسی نمی تواند مومن را پیش بینی کند، قابل محاسبه نیست. به یقین کامل می رسد. بالاترین یقین ها، شک ها مال این آدم هاست. شک امیرالمومنین (ع) می گوید که اگر مرا بردی در جهنم چه می شود و همان جا می گوید من یقین دارم که....

در لابلای این دیدگاه توحیدی آنچه مهم است اتفاق بیفتد: انسان باید یک خدایی داشته باشد به وسعت بی نهایت (الله اکبر) که هیچ چیز به بزرگی او نباشد و یک خودی داشته باشد که دو جلوه دارد که یک موقعی خودش

را نشان می دهد و یک موقعی حجاب خودش است (که در دعای صباح می خوانیم). یک خودی که انعکاس دهنده خداست و این اتفاق در دیدگاه توحیدی باید اتفاق بیفتد.

شاهکار امیرالمومنین (ع) در دعاهاى عالم در صحیفه علویه به نام مناجات امیرالمومنین (ع) است.

انسان همیشه باید احساس بکند که وای چقدر مُردنیم، همین امروز ممکنه بمیرم، اصلاً عالم همه خموش اند، کسی در برابر خدا هیچ قدرتی ندارد (احساس خاموشی) یک موقعی باید بگویند وای خدا یک روحی به من داده که با آن می توانم به ابدیت برسم.

خدا در يك موجود بقاء خودش را به نمايش گذاشته است. هيچ موجودی از آن موقعی كه خلق می شود ديگر نمی میرد، اين يعنی من چقدر بزرگم. اين تابلویی كه خدا در وجود انسان گذاشته و بقائی كه انسان دارد اين معجزه ای بوده است كه برای همه اتفاق افتاده است. همه معجزه خلق اند. معجزه خدا انسان است كه توانسته با يك وجود دو حس را اين گونه قرين و كنار هم بگذارد، يك ظرف، همه چي و يك هيچ چيز و خالی و اين می شود سوره انسان. اگر بين اين دو را جمع نکنيد می بيند كه اميرالمومنين (ع) هم موحدانه عمل نمی كند.

از خدا می خواهيم، از سوره توحيد می خواهيم اين ديدگاه توحيدى را در ما نصب كند يعنى دويينى را، جمع بين تناقض ها را. يعنى كار می كند اما هيچ چيز را از خود نمی بيند.

اگر ما انبياء و اولياء را می ديديم چقدر در حرف هايشان تناقض می ديديم...

برای اينكه ان شاء الله سوره توحيد دست ما را بگيرد صلواتی ختم بفرماييد.

آیات زیادی در مورد ولد صحبت کرده‌اند:

- سوره مبارکه بقره آیه ۱۱۵ تا ۱۱۷:

بحث وجه خداست و هر جا رو کنید خدا آنجاست. نکته دیگر این که همه‌ی هستی قانت بر او هستند.

در بسیاری از آیات وقتی بحث ولد مطرح می‌شود آیه ۱۱۷ سوره بقره بسیار موضوعیت پیدا می‌کند. یعنی این گونه نیست که خدا احتیاجی به اسباب داشته باشد، همین که شیئی را می‌گوید می‌شود و احتیاج به مقدم و موخر ندارد.

یک بخش بیار مهمی از آیات مربوط به آیات حضرت مسیح (ع) است. زیرا بحث ولد به صورت واضح در نصارا (مسیحی‌ها) اتفاق افتاد (سوره نساء آیه ۱۷۱). آنها اعتقاد داشتند که حضرت مسیح (ع) پسر و ولد خداست. روحی از خدا هست اما ولد خدا نیست، کلمه خدا هست اما ولد خدا نیست، رسول خدا هست اما ولد خدا نیست.

- سوره مبارکه انعام آیه ۱۰۰ تا آیه ۱۰۵:

صاحب قائل شدن یعنی هم تراز و هم‌تا قائل شدن، لطیف یعنی عطایش به لطف و مخفی است. خبیر هم به تمام موارد جزئی و ریز واقف است.

- سوره مبارکه یونس آیه ۶۶ تا ۶۸:

هر کسی که اعتقاد دارد خدا ولد دارد به نوعی خدا را در حوزه‌هایی فقیر دانسته است. آیات منشأ تمام این حرف‌ها را "جعل" دانسته است. بعضی آیات مانند سوره کهف مصداقی‌تر و ملموس‌تر صحبت کرده است.

- سوره مبارکه اسراء آیه ۱۱۰ و ۱۱۱:

وقتی می‌گویید خدا و یا می‌گویید رحمن، این گونه نیست که دو نفر را صدا کردید. هر اسمی که بخوانید با یک حقیقت سرو کار دارید. در آیه ۱۱۱ همه موارد شرک بیان شده است:

- هم تراز بودن با خدا.
- خدا بالا دست و ولد پایین است.

• خدا از بالا دست تبعیت می کند یعنی بالا دستی، بالادست خدا است.

- سوره مبارکه کهف آیه ۱:

این سوره از جهات متعددی زوج سوره، سوره توحید است. سوره کاربردی و مهمی است که دست آوردهای خوبی به فرد می دهد. در این سوره مصادیق کسانی که ولد می گیرند را در ۴ مثل بیان می کند: کسانی که مقهور طاغوت، دنیا، جهل و ظلم می شوند. هر مقهور شدن به این معنی که زیر با طاغوت، جهل، ظلم و دنیا برود، بدین معنی است که خدای واحد را ستایش نمی کند.

- سوره مبارکه مریم آیه ۳۴ و ۳۵ و ۸۷ تا ۹۵:

خدا یک مخلوقی به نام حضرت عیسی دارد که کارش این است که به مرده که می رسد با دعا او را زنده می کند و از این کارهای عجیب بسیار می کند و معلوم است که هر که او را ببیند می گوید فرزند خداست. در صورتی که خدا می فرماید هر کار او واسطه جاری شدن حق است.

اگر کسی خدایی را می پرستد که قابلیت اشاره کردن دارد حتما یا والد، ولد و یا شریک برای خدا گرفته است و او را از حوزه احدیت خارج کرده است. خدا عدد بردار نیست.

- سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۵ تا ۲۹:

نتیجه وحی همه انبیاء پرستش خدا بوده است. در این آیات ملائکه را ولد خدا گرفتند، زیرا دیدند که کارهای مختلفی می توانند انجام دهند.

- سوره مبارکه مومنون آیه ۸۸ تا ۹۲:

انسان به هر حال معتقد به الله است اما ممکن است که الله اش ولد داشته باشد و در واقع داستان این که افراد از توحید خارج می شوند این است که دروغ می گویند. طبق آیه ۹۰ هر کسی برایش حقی واضح شد و تبعیت نکرد، مشکل توحیدی دارد.

هدایت کننده ماخلق را اله می گویند و آن را به سمتی هدایت می کند. (۹۱)

- سوره مبارکه فرقان آیه ۱ تا ۳:

خدا انبیاء را با وصف عبد و نذیر معرفی می کند و این یعنی یک نسبتی باید بین آنها و خدا وجود داشته باشد که خدا بسیار بزرگتر است، و باید مواظب باشیم که آنها را بزرگتر نگیریم.

ما آن خدایی را باید قبول کنیم که مالکیت و ملکیت اش تام است و در باید و نباید و در ملکیتش کسی را شریک نکرده است. هیچ اراده ای موازی اراده خدا وجود ندارد. اله به معنای خالق شی، مالک نفی و ضرر، موت و حیات و نشور است.

آیه سه بسیار مهم است.

- سوره مبارکه زمر آیه ۱ تا ۴:

هم بایستی خدا را عبودیت کنی و هم بدانی دین به صورت خالصانه برای او است. خالص یعنی هیچ گونه غیریتی در "له الدین" نیست. دین یعنی خضوع، عبودیت، برنامه و جزا و پاداش. همه اینها بیانات مختلف از یک حقیقت است. کسانی هم که غیر خدا را می پرستند به این خاطر است که به خدا نزدیک تر شوند (۳). یعنی کسی که مشرک است در شرکش هم برای نزدیک شدن به خدا این کار را می کند. هیچ انسانی در هیچ زمانی نمی تواند خدا را نادیده بگیرد بلکه مشرک می شود.

- سوره مبارکه زخرف آیه ۸۱ تا ۸۶:

از آیه ۸۳ معلوم می شود که انسان اکثر اوقات برای خدا ولد گرفته می گیرد، که سرگرم کارهای خود بشود و می خواهد آزاد و رها از قید باشد. این سوره مربوط به دنیا طلبی است، یعنی اتخاذ ولد از ناحیه دنیا طلبی است و شدیداً آدم ها گیر می افتند و برای این که در دنیا مشغول شوند مجبور می شوند خدا را در زندگی حذف کنند. در همه این

آیات به نوعی مالکیت مطلق را به خدا نسبت می دهد، یعنی کسانی که برای خدا ولد قائل می شوند به نوعی مالکیت را از او سلب می کنند.

اتخاذ ولد به صورت مفهومی به یک ویژگی هایی دلالت دارد که باید بشناسیم و از این ناحیه دچار شرک نشویم. اصل بحث شرک این است که فرد:

- بحث نظام عالم را یک پارچه نمی داند.

- در بایدها و نبایدها قائل به بایدها و نبایدهای غیر الهی است و فکر می کند باید و نبایدها می تواند از ناحیه دیگران هم وضع شود.
- اثر را در عالم مخصوص خدا نمی داد.
- اراده های غیر خدا را موثر می داند.
- برای اسباب استقلال قائل می شود.
- در فعل و عمل عبودیت خدا را قبول نمی کند.

اهل بیت می فرمایند که شاء، اراده، علم، اذن و قضا در هر اتفاقی چه خوب و چه بد جاری می شود و رضایت تنها نسبت به کار خوب جاری می شود.

نکاتی کلیدی درباره سوره توحید :

۱. انسانها در هر سطحی که باشند می توانند موحد باشند. زیرا توحید در انسان از طریق ادراکات سلبی صورت می گیرد. مثلاً می گوئیم خدا صرفاً یگانه است یعنی دوبردار نیست / جزء ندارد / ولد ندارد / والد ندارد.
۲. به واسطه توحید انسان، عالم را یکپارچه می بیند. خدای آسمانها و زمین یکی است. قوانین هماهنگی دارند. تشتت و اختلاف و ... در عالم راه ندارد. اتفاقاتی که در هستی و در زندگی انسان می افتد در یک نظام یکپارچه است. (عالم به صورت جزیره های متعدد مختلف نیستند).
- اگر کسی قوانین هستی را خوب متوجه شود، قوانین مربوط به زندگی را هم خوب می فهمد.
۳. وجوه مختلف توحیدی شدن در سوره مبارکه توحید بیان شده است. این وجوه از ناحیه احدیت، صمدیت و لم یلد و لم یولد است. وجوه مختلف شرک و وزیدن از ناحیه احدیت، صمدیت و لم یلد کفوا احد بیان شده است.
۴. هرچه غیر الله در این وجود بیشتر شناخته شود فرد موحدتر می شود.

هرچه علم به جزء نداشتن خدا، بالا برود انسان موحدتر می شود.

ویژگی‌های خدا		ویژگی‌های خلق	
احد	یگانگی و بدون جزء بودن	غیر احد	ترکیب (تالیف اجزاء)
صمد	بی نیازی و سرور بودن خدا و مالکیت مطلق دائمی	غیر صمد	تکامل (کمال)
لم یلد	ولد نداشتن	غیر لم یلد	تولید بردار
لم یولد	والد نداشتن	غیر لم یولد	تکثیر بردار
لم یکن له کفو احد	شبهه نداشتن	غیر لم یلد..	تشبیه / تشابه

۵ مورد جدول بالا مبدأ صفات همه مخلوقات عالم است.

هرچه انسان از مخلوقات می‌بیند در حالت ترکیب، تولید، تکثیر و تشابه می‌بیند، این‌ها خدا نیست و اقتضاء برای جریان اراده خدا ایجاد می‌کنند که در قرآن به آن شاء می‌گویند.

قوانینی که در زندگی انسان جاری می‌شود همان قوانین هستی است ولی اقتضائات آن بنا به مرتبه مخلوق که انسان است متفاوت با بقیه هستی است. احد، صمد، لم یلد و.... ثابت هستند و متغیرات ترکیب، تکامل، تولید، تکثیر و تشابه می‌باشند.

- خدای انسان و خدای همه مخلوقات یکی است.
- انسان و سایر مخلوقات عبد خدایند. سایر مخلوقات همانند انسان دارای شعورند.
- انسان هم جنس سایر مخلوقات است و لازم است این هم جنس بودن را درک کند و محصول این درک می‌شود تواضع.
- انسان خودسازی خودش را در هم جوار بودن با مخلوقات و هم نوا بودن با آنها در تسبیح و سجده برای خدا می‌یابد (سوره ص، داستان حضرت داوود(ع))

• اگر کسی برای انسان قائل به مالکیت مستقل شود به طور طبیعی احدیت خدا را نقض و برای او فرزند اتخاذ کرده است.

• انسان در مرحله اول خود سازی و خود شناسی خود لازم است ویژگی های مخلوقیت خودش را شناسائی کند، سپس به ویژگی های عطا شده در حوزه انسانیت توجه کند، بعد از این می تواند به ویژگی های عطا شده به واسطه دین به خودش توجه کند.

• هر مرکبی میل به وحدت دارد و میل به یک پارچه شدن دارد.

چگونه انسان می تواند موحد بودن خود را تصدیق کند؟

یعنی شهادت بدهد اشهد ان لا اله الا الله. وقتی می گوئید لا اله الا الله یعنی الله احد، الله صمد، الله لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا.

عدم یکپارچگی در زندگی نسبت به خداوند/ یکپارچه ندیدن هستی = الله را احد ندیدن است.

مالکیت مطلق را برای خدا قائل نیستیم/ بقیه را هم در حرکت خودمان موثرتر می دانیم = الله را صمد ندانستن است.

برای اسباب یا چیز دیگر استقلال دانستن = الله را لم يلد..... ندانستن است.

برای افزایش توحید باید:

- درک از احدیت منوط به فهم از جزئیت و ترکیب است.
- درک از صمدیت منوط به فهم از کمال و سیر و صیوریت است.
- درک از ولد نداشتن منوط به فهم انواع تولید و ابراز و بروز است.
- درک از والد نداشتن منوط به فهم انواع ازدیاد و فراوانی و تشدید است
- درک از کف نداشتن منوط به فهم انواع تشابه در مراتب مختلف هستی است

خدا احد است یعنی دارای جزء نیست و ترکیب نشده است. یعنی قائل به خداوند احد همان خدایی که دارای ترکیب نیست و این در درون فرد یک ادراک و فهمی درست می کند که به نسبت فهم خود سلب ترکیب می کند. در هر حالتی انسان بداند که خدا مثل ندارد، اگر مثلیتی در خود کشف کرد آن را از خدا سلب کند. این مثلیت در ترکیب در اجزاء است.

اگر انسان بتواند فقط آیه "لیس کمثله شی" را در درون خودش احیاء کند، به کمال توحید دست پیدا می کند.

مثال مصداقی برای اتفاقاتی که انسان توحید را در نظر نمی گیرد: دچار غضب یا قتل شدن.

۱. در مواجهه با دیگری احساس ناهمواری (سختی) و عدم میل و رغبت می کند.

۲. بین قوای او و دیگران اتفاق درمی افتد.

۳. خاطراتش را مرور می کند، آینده، خودش خرد و تحقیر می شود.

۴. آینده مطلوب برای خودش در نظر می گیرد.

۵. غضب را راهی برای دستیابی به آینده می داند.

۶. هیچ راهی جزء غضب نمی یابد (با توجه به احساس شکست)

استدلال شخص غضب دار:

۱. اعتقاد خدایی نیست که باشد.

۲. خدا هست فعلاً نیست.

۳. خدا هست توجه به آن خدا نیست.

۴. خدا هست ولی ساکت است.

۵. در سیطره قدرتی منفی هستم که در آن قدرت منفی بر قدرت خدا غلبه دارد.

فقط مخلوق است که صفت دارد، زیرا کار صفت این است که به موجود و مخلوق حد می زند. خالق صفت ندارد

مگر این که با صفت به بی نهایتی توصیفش کنید.

صفت اول مخلوق خلق بودن . دومین صفت آن عبد بودن است.

منشا صفات مخلوقات به سوره توحید برمی گردد.

اگر تسبیح را از زندگی موجودات بردارید، توحید برداشته می شود و تسبیح زبان مشترک بین مخلوقات در توحید

است و سِر آن هم سوره توحید است.

حرف آخر: برای موحد شدن انسان لازم است تسبیح خود را هم نوای سایر مخلوقات ابراز نماید. این منجر می شود که انسان هیچگاه خود را در هیچ وضعیتی تنها نبیند. خدا که در جای خود به قوت خود باقی است، مخلوقات نیز با او همراه اند.

ما باید اول بتوانیم با مخلوقات رفیق بشویم تا احساس تنهایی نکنیم.

تسبیح به معنی منزله دانستن خداوند از هر حد، نقص و عیب است.

حمد مشاهده کمال و ستودن آن است. حمد ضریب تسبیح را بالا می برد زیرا چیزی را که سلب می کنید درجه اش را بالا می برید.

انسان در مواجهه با دیگران یا صفت کمالی می بیند یا صفت غیر کمالی. در صفت کمالی تسبیح این گونه است که کمال از آن خداوند است و خداوند دارای کمال مطلق است (حمد) نه گونه دیگری (تسبیح). در صفت غیر کمالی باید آن را تبدیل به صفت کمالی کند و مانند صفت کمالی تسبیح کند. در این حالت انسان در هر حال می تواند تسبیح با حمد خدا را داشته باشد.

بالاترین اسمی که لازم است همه ما خدا را بخوانیم یا الله است. الف و لام الله همه اسماء را معرفی می کند.

معرفه بودن هو یعنی غیب آشنا، غیبی که همه می شناسند.

هر مخلوقی هر فعل و انفعالی دارد، که این فعل و انفعال دعایی است به جانب احد، صمد و لم یلد.... و به واسطه اجابت آن دعاست که دارای اثر و کیفیت می شود.

جهت استجابت دعاهاى جمع صلواتى عنايت بفرماييد.

اگر سور ناس، فلق و توحيد را در يك دايره فرض كنيم يعنى هر کدام يك شعاع و يك سري موضوعات دارند؛ و موضوعات از آن ها انشعاب پيدا مى كند، و بر اساس شبكه ي موضوعاتشان از هم متمايز مى شوند و در لايه هاى مختلف تفاوت آن ها مشخص مى شود به طور مثال در سوره ناس استعاذه داريم كه سوره روى بحث القائات صحبت مى كند و در سوره فلق روى بحث اختلالات بحث شد. سوره ناس فرآيند اثر در درون انسان و سوره فلق اقتضائاتى كه توليد مى شود براى اثر بخشى را مطرح مى كرد.

سوره مباركه ي توحيد، خودش يك شبكه موضوعى به ما داد مثلاً لايه اول در مثل نداشتن خدا بود، لايه دوم اين كه صفات چگونه به وجود مى آيد و صفات براى مخلوق است و خدا صفت ندارد و در لايه هاى بعدى روى اين صفات دست گذاشتيم و به ترتيب فاصله از مركز سوره دامنه اش وسيع شد. و اين از بركات قرآن است كه مى تواند اين قدر بطن و لايه داشته باشد. تازه مباحث ما در بطن اول قرآن است.

سوره مباركه كفرون هم اول خيلى شبيه سوره توحيد است البته معنى اش متفاوت است. بحثش راجع به عبوديت، كفرون و... است كه در لايه هاى بعدى موضوعات ديگرى به ما مى دهد.

در سوره مباركه ي توحيد لايه اول قل هو الله احد است كه احد يعنى صمد و صمد يعنى لم يلد و... كه اين ها معانى شان خيلى شبيه هم است. البته هر قدر كه جلوتر مى رويد بايد تفاوت آن ها را بيشتر متوجه شويد.

در سوره مباركه ي توحيد موضوعات پيرامون صفات انسان است، به طور خلاصه در سوره ناس و فلق فرآيند آسيب ها و اختلال ها و مراقبت و عصمت، در سوره توحيد شاكله و شخصيت و در سوره جن علم، باورها و اراده و فعل بحث مى شود و كل نظام فكرى انسان در اين دايره سور قابل مشاهده است.

محوريت اين سور را روى فاتحه شان و بحث قل گذاشتيم كه با تيتري زدن و مطرح كردن موضوعات، احساس هماهنگى به وجود مى آيد و اتصال آن ها به هم به خاطر بحث در يك نظام است كه باعث يك نظام فكرى مى

شود که جهان بینی و ایدئولوژی به انسان می دهد که می گوید انسان یک سری صفات دارد که تبدیل به شاکله می شود بنابراین احتیاج به یک سری باورها دارد که در واقع منبع علم و ذخیره گاهش است. روح جاری در همه اینها موضوع توحید است اما چیزی که اینجا اهمیت دارد تفصیل موضوعات است.

در سوره توحید در لایه اول بحث معانی کلمات، در قسمت دوم بحث صفات و در لایه بعدی صفات انسان را مطرح کردیم یعنی به واسطه سوره توحید به دو کارکرد رسیدیم؛ یکی شناخت خدا و یکی خود شناسی؛ یعنی به همان نسبت که ما متوجه شدیم که خدا احد، صمد و لم یلد و.... است متوجه شدیم که خودمان اینها نیستیم و این موضوع وجه اشتراک ما با بقیه مخلوقات است.

وقتی که می گوئیم لا اله الا الله این موضوعی است که حرف ما و بقیه مخلوقات است.

در سوره توحید از دو وجه خدا را شناختیم، از یک وجه نگاه کردیم که خدا این خصوصیات را ندارد و از یک وجه که ما این خصوصیات را داریم. بنابراین نام دیگر توحید اخلاص است. اخلاص یعنی بنده ای که می خواهد خالص شود.

اسماء الحسنی را به صورت صفت به خدا نسبت می دهیم. منتهی خدا صفت ندارد زیرا صفت عین ذات است و چیزی که به عنوان صفت برای خدا مطرح می کنیم نیاز ما از آن وجه به خدا است در واقع ما نیازهای خودمان را به خدا نسبت می دهیم مثلاً وقتی می گوئیم یا رزاق نیاز انسان به رزق است و نیاز به رازق دارد و این صفت برمی گردد به انسان نه به خدا، و هیچ کدام از صفات این گونه نیست و خدا علیم حکیم است یعنی انسان نیاز به علم و حکم دارد و این نیاز از طرف الله برطرف می شود و الله می شود علیم و حکیم و شما صفت خود را به خدا نسبت می دهید. بحث منظر از دو بخش قابل بحث است: یک منظر صفاتی که انسان به خودش می گیرد و منظر دوم صفاتی است که از آن وجه خدا را می خواند. بحث صفت یک بر گردانی از سوره توحید است که ما راجع به خودمان حرف می زنیم ولی برگردان سوره توحید است.

خداوند در قرآن از مسیرهای مختلفی صفات را به ما معرفی کرده است که روش های مختلفی برای گفتن صفات است، یکی از آن ها اسماء الحسنی است. یکی از راه هایش صفات بهشت و جهنم بوده و...

اولین صفت ما مخلوق بودن و دومین صفت عبد بودن است. صفاتی که در قرآن با نسبت انسان آمده است (۱) صفات اولیه انسان است که این ها با خلقت او در زندگی انسان می آید و (۲) یک سری صفات هم برمی گردد به ساختار انسان که مثلا قوای فکری، عملی و... دارد که اینها صفات ساختار وجودی است.

وقتی می گوئید صفت یعنی "نسبت به"؛ یعنی اگر موجود و مخلوقی نباشد که "نسبت به" نداشته باشد صفت هم وجود ندارد. باید صفت به نسبت چیزی بیان شود.

هر قدر راجع به صفات بیشتر بدانید به توحید نزدیک تر می شوید زیرا تفصیلی تر می فهمید که خدا صفت ندارد.

من خدا نیستم بنابراین هر صفتی به تدریج در من به وجود می آید اما برخی اوقات انسان طوری رفتار می کند که انگار خدایی می کند و اگر به من گفتند نفست را اصلاح بکن یعنی باید بدانم که روی تک تک صفات معیوب و روی مقدمات، صفات و مواردی که با آن درگیر است فکر کنم و آن ها را تصحیح نمایم؛ یعنی من جزء دارم و همین طوری درست نمی شوم.

اگر کسی احساس نیاز به عالم و متخصص در رفع صفات بد نکرد یعنی این ادعای صفت خالقیت دارد و مثل مخلوق عمل نمی کند. بنابراین خیلی از توکل هایی که ما راجع به اصلاح نفس مان داریم این ها توحید نیست غیر توحید است و انسان می خواهد خودش را شبیه خدا کند اما به این صورت نمی شود.

اگر انسان می خواهد یک صفت را تغییر دهد، به صرف این که دعا کند کافی نیست بلکه باید با لوازم آن پیش برود و از اجزاء و ترکیب استفاده کند و علم پیدا کند و با مرور گذشته ضررهای خود را ببیند. عمل کند و عمل را با صفت درگیر کند. مثلا تا شما بخشش نکنی بخشنده نمی شوی.

اگر انسان مخلوق بودن و ترکیب بودن خود را حفظ نکند نمی داند که دایره صفاتش مقدمه، لوازم و اجزاء دارد. علم به "مخلوق بودن" نداشتهن باعث می شود اخلاص در توحید نداشته باشد.

خیلی از صفاتی که ما به آن مبتلا هستیم به خاطر عجله یا کندی و... است که این ها صفات مادر و پدر هستند.

در حدیث آمده است: التواضع مفتاح کل خیر

صفات دو دسته است: صفات جهت یا مدیریتی، صفات غیر جهت.

کلا انسان باید مخلوق بودن خود را حس کند. انسان مخلوق است یعنی ترکیب و مرکب است و دارای انواع صفت است. به هر حالتی که در انسان به صورت ثابت و یا نسبتاً ثابت تکرار شود صفت می‌گوییم.

عقل است که، به صفات مرتبه و تشخص می‌دهد و برای صفات جنبه مخلوقیت تعریف می‌کند و برای انسان صفت تعریف می‌کند.

صفت در طبع خودش مربوط به نفس است، اتفاقات مربوط به نفس را صفات می‌گوییم. عقل انسان به این تشخص داده به برخی بخل، غضب و ... می‌گوید که این‌ها در واقع همان کاری بوده که نفس انجام می‌داده است. در واقع انسان است که به صفات تشخص می‌دهد و همین انسان است که برای خدا تشخص قائل می‌شود و صفت برایش یاد می‌کند. خواستگاه صفاتی که برای خدا تعریف شده همان خواستگاهی (عقل) است که برای انسان تعریف شده است.

انواع صفت داشتن یعنی اینکه انسان چون مرکب است اجزاء دارد؛ مثلاً جسم دارد، خیال دارد، روح دارد. به خاطر این که مرکب است صفات مختلف به خود می‌گیرد که برخی جسمی است و برخی مربوط به نفس اوست. به طور طبیعی هر مخلوقی به دلیل ترکیب شدنش از قوای مختلف، دارای انواعی از صفات است.

صفات مراتب دارند:

- ماده / جسم
- مثال
- عقل

- روح که صفت ندارد و حیات اینجاست و یکپارچه است

بهشت یعنی تفصیلی ترین مرتبه ی صفات مثبت که به اراده خدا نزدیک تر است.

لازمه مخلوق بودن و درک مخلوق بودن این است که انسان برای رفتن به سمت خدا از همین ویژگی مخلوق بودنش استفاده کند یعنی انسان خودش را دارای اجزاء تحت تاثیر ببیند.

روایت: هر کس چهل حدیث حفظ کند حکیم می‌شود.

یکی از کارهایی که از امروز باید انجام بدهید عمل به این روایت است اما باید توجه کرد که منظور روایاتی است که مختصات صفات را تغییر می دهد مثل چهل حدیث ها یا روایت های ساختار وجودی.

یک سری از صفات ما مربوط به تکامل صیوریت است.

فهم صفات خدا به واسطه جاری شدن آن صفت در خود انسان است.

اگر انسانی نتواند برای صفات خوبش مشابه سازی در عمل بکند نمی تواند صفات خدا را بفهمد.

هرچه انسان می فهمد از نظام تشابهات است.

ویژگی های کلی صفات نفس

۱. هر صفتی در حوزه انسان متشکل از اجزا و هماهنگی با صفات هم راستای دیگر است.
هر صفتی جزء دارد یعنی جزها تداخل دارد و این جزها به هم مثل شبکه وصل می شوند یعنی اگر کسی منع داشت نسبت به چیزی که خدا واجب کرده این منع جای دیگر به شکل دیگر است.
امیرالمومنین: اگر کسی کار عجیبی انجام داد حتما کارهای عجیب دیگری هم دارد.
۲. امکان تقویت یا تضعیف و جایگزینی صفات (صمدیت) وجود دارد.
هر صفتی در ما هست می شود که تقویت و یا تضعیف بشود.
پیامبر اکرم صل الله علیه و آله فرمودند: از بخل پرهیزید که همانا کسانی که پیش از شما هلاک شدند از بخل هلاک شدند بخل آن ها را وادار به دروغ کرد؛ و آن ها دروغ گفتند و آنان را وادار به ظلم کرد و آنان ظلم کردند و ظلمشان آنان را وادار به قطع رحم کرد و آنان قطع رحم کردند. این روایت در تقسیم ارث خیلی صادق است.

یکی از صفات مهمی که در بحث ازدواج مهم است همین صفت بخل است.

- ۴ صفت در ازدواج باید فهمیده شود و مهم ترین بخش شخصیت شناسی ازدواج خواهد بود . ۱. بخیل نباشد
یعنی مثلاً اهل سلام کردن به بقیه باشد، اهل کمک به دیگران باشد، انواع بخل در مراتب مختلف متفاوت است ۲. ترسو نباشد که در مراتب مختلف متفاوت است یعنی اگر به او گفتند که امروز هیچ چیزی برای خوردن نداریم قالب تهی نکند. ترس بر او غالب نباشد؛ هم چنین اینکه از کارهای سخت می ترسد یا نه. از این که یک موقعی تنها بماند می ترسد یا نه. جلوه های مختلف یک صفت در جنبه های مختلف باید تست

شود. ۳. فجور: انواع ابتلاء به گناهان کبیره ۴. حماقت یعنی نفع و ضررش را نتواند تشخیص دهد یا بالعکس تشخیص دهد.

اگر کسی علم به روایات داشته باشد خیلی عالم است.

۳. توانایی تناکح با صفات دیگر و به دست آوردن منافع یا مضار

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله نقل می کنند: چیزی با چیزی جمع نشده که بهتر از جمع شدن حلم با علم باشد.

علیم حکیم با حکیم علیم فرق می کند. حسود بخیل با بخیل حسود فرق می کند یکی می شود سوزن پرگار و دیگری می شود مداد پرگار.

برای این که خدا توفیق دهد تا به وظایفمان خوب عمل کنیم، **صلوات**
برای این که بهترین تصمیمات را در طول عمرمان بگیریم، **صلوات**
برای این که ان شاء الله اتفاقات خوبی برایمان بیفتد، **صلوات**

یکی از نکاتی که در سوره کافرون وجود دارد بحث صفت است. انسان در این سوره صفت دار می شود، عابدون و یا کافرون می شود. دو حالت دارد یعنی یا عابد دین پیامبر و آن چیزی که خدا به پیامبر امر کرده می شود و یا عابد غیر کسی که پیامبر او را عبادت می کند می شود. در واقع وصف عبودیت اولین وصفی است که به انسان بار می شود. اولین و پایه ای ترین رخدادهایی که برای انسان اتفاق می افتد، در سوره ناس و فلق است.

بحث صفت از منظر سوره مبارکه توحید

خالق احد است، یعنی مخلوق احد نیست، دارای ترکیب و جزء است.

خالق صمد است، یعنی مخلوق صمد نیست، سیر (حرکت) و صیوریت (حرکت درونی، تکامل) دارد.

خالق لم یلد است، یعنی مخلوق یلد است، تولید و داد و ستد دارد.

خالق لم یولد است، یعنی مخلوق یولد است، محصول تکثیر است یعنی ازدیاد شده، است.

خالق لم یکن له کفو احد است، یعنی مخلوق مثل دارد، شبیه دارد، تشابه دارد.

در صفات تشابه مشترک همه موارد بالا است و به همین خاطر می توان گفت که آیه "لیس کمثله شی" خلاصه و احکام سوره توحید است. همین که اثبات کنید خدا تشابه ندارد، بقیه موارد هم ثابت می شود.

بحث تشابه بسیار کاربرد دارد، تماثل و تشابه یکی از مهمترین بحث‌ها در حوزه صفات است. در لایه صفات در مورد انسان فقط بحث می‌کنیم. انسان به بهانه شناخت خدا می‌تواند خودش را بهتر بشناسد. سوره توحید می‌تواند انسان را به اخلاص در عبودیت برساند.

صفت شناسی

یکی از پایه‌ای‌ترین موضوعات در علوم پایه و علوم انسانی بحث صفت شناسی می‌باشد. صفت‌ها محصول ترکیب هستند یعنی جزء دارند. هر صفتی که به انسان بار می‌شود، یک تشخیص و تعریفی پیدا می‌کند که تعریف آن هم دارای جزء است، محدوده دارد و تعریف محدودیت می‌کند.

در بحث تکامل هر صفتی یک سیری دارد، چون تکامل همراه با سایر صفات است و جزء دارد و محدوده دارد، سیر دارد و قابلیت تغییر دارد. زیرا سیر و صیوریت، شدت و ضعف دارد.

تعریف صفت: مخلوق یک نفس دارد که یک سری ویژگی‌ها دارد، این ویژگی‌ها او را از غیر خودش متمایز می‌کند. به این ویژگی‌ها صفت می‌گویند.

عقل صفات را جدا می‌کند و به آنها حیثیت می‌دهد و صفات بدون عقل قدرت کارکرد ندارند. در مورد اسماء هم همین طور است. یکی از کارکردهای عقل این است که هر انتزاعی به واسطه عقل صورت می‌گیرد. خصوصیت را از شی یا اتفاق و.... می‌گیرد و آن را تفصیل می‌دهد، که به این وسیله بسیاری از حقایق را می‌توان کشف کرد و قوانین را استخراج کرد.

یکی از مهمترین قواعد تعلیم و تربیت انتزاع است. انتزاع یعنی یک وصف همراه با نفس را بتوان مجزا بررسی کرد و قواعد آن را استخراج کرد. در واقع باید بتوان مفهوم را بیرون کشید و قواعد استخراج کرد. کار طب این گونه است. انتزاع اگر نباشد هیچ علمی نیست و ما باید به سمت انتزاعات خودشناسی برویم.

به دلیل این که ما صمد نیستیم هر صفتی در ما شدت و ضعف دارد. یعنی یک صفت در حالات مختلف بال و پر می‌گیرد مثلاً، وقتی بخیل بودن کم شود جواد بودن شدت پیدا می‌کند و برعکس. به همین دلیل برای خود شناسی شناخت صفات بسیار مهم است، این که چه صفاتی دارید و چه صفاتی ظاهر و چه صفاتی پنهان است.

تعادل به این معنی است که صفت متناسب با حکمی که خدا دارد پیش می‌رود. در برخی صفات مثل جواد و محسن تعادل در آن ضرب شده است، یعنی کسی نمی‌تواند ازدیاد یا کم داشته باشد زیرا تعادل در درون آن ضرب شده است.

چون صفات ضد دارند از ضدهای آنها می‌توان استفاده کرد. ضدیت یکی از مباحث مرکب بودن صفات است.

نتیجه دو مورد بالا: انسان توان احصای تمام صفات خود را دارد، روابط بین آنها را می‌تواند بشناسد، تضداد این صفات را می‌تواند تعیین کند و از تضداد این صفات می‌تواند در شدت و یا مدیریت آنها بهره‌برد. اگر این کار را نکند یا نمی‌داند که این کار را نمی‌کند یا خود را در مقام خالقیت قرار داده است. یعنی یا خود را مطلق یا در مقام خالقیت قرار داده است.

یک مفهوم کمال داریم و یک مفهوم تمام، تمام یعنی این که اجزاء آن کامل باشد. کمال یعنی به سمت غایت حرکت کردن و غایت داشتن. در مقابل صمد یعنی خدا دارای کمال نیست و صیوریت ندارد و احدیت یعنی خدا دارای تمام نیست.

انسان به ما هو انسان دارای صفات هلوع، قنور(بخیل)، عجلول، کنود، کفور، ظلوم و جهول است.

خطاب‌هایی مثل سوره حاقه به رسول الله(ص) به این خاطر است که مردم او را از ساحت مخلوقیت خارج نکنند. به همین خاطر خدا پیامبر را هم از ابتلاء به عجلول بودن بر حذر می‌دارد و این نشان می‌دهد که انسان در هر مرحله‌ای که باشد می‌تواند در معرض این صفات باشد.

کاربردی کردن این مضامین:

صفات اولیه را از قرآن باید گرفت و یک سری صفات را از روایات، مانند خطبه همام که کمال یافته صفات قرآنی است. مثلاً عجلول بودن تکامل پیدا کرده و ازدیاد پیدا کرده و تبدیل به صفات حسنه شده است. یعنی نوعاً صفات انسان‌ها بین این دو حق قرار داده شده است. (کتاب صفات شیعه شیخ صدوق)

دسته بندی اصلی صفات به اسماء الحسنی است که صفات مادر هستند. بسترهای مختلف در صفت، باعث ایجاد اسم‌های مختلف برای یک صفت می‌شود. صفاتی که در قرآن آمده است نقطه آغاز برای انسان است و باید از این صفات به سمت کمال برود.

یک موقعی در مورد صفت، یک موقعی در مورد شاکله و یک موقعی در مورد شخصیت صحبت می کنیم. و پایه اینها روی ۵ صفت مخلوق در سوره توحید است. شاکله و شخصیت با صفت تعریف می شود. چون صفت است شاکله است و چون شاکله هست شخصیت است.

شاکله به محدودیت های یک صفت می گویند. شاکله نوعا در کنار مباحث صفت مطرح می شود. شخصیت در واقع تشخص شاکله ها است یعنی یک نفس با مجموعه صفاتش در ذهن می آید.

احدیت یعنی این که هیچ کدام از صفت، شاکله و شخصیت برای خدا نیست.

شاکله ها از هفت سال اول دیدنی است.

خدا صمد، احد و لم یلد و.. است یک نوع وصف است، که به آن وصف تنزیهی و تسبیحی می گوییم. بنابراین تسبیح پایه معرفت خداست، یعنی هرشناختی از خدا که غیر پایه تسبیح و تنزیه باشد، شرک است. به خدا، به غیر از علم تنزیهی نمی توان علم دیگری داشت.

گمان هایی که به تثبیت وضعیت دنیایی اشاره دارد، مانند داستان قارون و فرعون، مربوط به مشکل در احدیت است. مشاهده نکردن تغییر وضعیت صفات مشکل در صمدیت است و ریشه این صفات در ما وجود دارد.

اگر صفات انسان به سمت تکامل نرود، صفات منفی او را از پای در خواهد آورد، یعنی اگر انسان صفاتش را کنترل نکند طبیعت غلبه بر صفات انسانی می کند. همین مقدار که صفات طبیعی را مهار نمی کنند به سمت جهنم می روند.

علت این که اغلب افراد جهنمی می شوند به خاطر عدم مدیریت (بی تقوایی، طغی) صفات طبیعی آنهاست. در آیه ۲ سوره بقره متقین، متقین فطری هستند یعنی صفات طبیعی را کنترل کردند. زیرا متقین دو دسته اند، متقینی که بعد از صفت ایمان شکوفا می شوند و متقینی که بر اساس فطرت متقی شده اند.

تعدد صفات فطری کم است تقوا و ایمان. در صفات طبیعی تعدد زیاد است، زیرا اعضا و جوارح دارد و هر کدام در عالم با یک چیزی درگیر است، و اگر براساس فطرت پیش نرود هر کدام از چشم و دست و پا و... برای خود طغیان می کنند و اینها روی هم اثر می گذارند.

تقوا عبارتست از صفتی الهی (عقل، روح، فطرت) که موجب مدیریت صحیح سایر صفات می شود، مثل ۲۴ ساعت زمان که همه دارند اما لزوما همه برایش برنامه ریزی ندارند.

اگر کسی خواست تقوا را در درون خودش شکوفا کند باید از برنامه ریزی شروع کند، یعنی مدیریت زمان بهترین تمرین برای تقوا است.

در تولید کنش و واکنش، اثر و تاثیر، موثر و متاثر، داد و ستد، دریافت و پرداخت وجود دارد. گاهی ترکیب اجزاء در رسیدن به یک جزء است و گاهی یک چیز انحلال پیدا می کند، که اینها مربوط به لم یلد و لم یولد است.

صفات انسان دارای کنش و واکنش، اثر و تاثیر، موثر و متاثر، داد و ستد، دریافت و پرداخت است یعنی می توان یک صفت را شکست و از آن یک صفت دیگر استخراج کرد. نوعا هم ما صفات را ترکیبی کار می کنیم. مثلا اگر کسی صفت مراقبت را تقویت کند، روی تک تک صفات دیگر هم تاثیر می گذارد و این خاصیت یلد و یولد است. برخی از صفاتی که در قرآن آمده است صفات جهت است و صفات جهت بر بقیه صفات اولویت دارند. (کتاب کلمه)

پایه توحید:

۱. وقتی خدا را به احدیت، صمدیت، لم یلد و.... می شناسید پایه تسبیح را می زنید. تسبیح یعنی خدا را از عیب، نقص و حد منزّه دانستن.

سوره توحید خدا را از حد منزّه می داند و وقتی از حد منزّه باشد به طور طبیعی از عیب و نقص هم منزّه است. در سوره توحید با این که کلمه تسبیح نیامده است معنای تسبیح که تنزیه و تقدیس خداست به طور کامل آمده است.

اگر در یک دعایی عبارت های احد، صمد، لم یلد و.... آمد این دعا، دعای تسبیحی است زیرا معنای تسبیح در آن ذکر شده است ولو این که کلمه تسبیح در آن نیامده باشد.

۲. شروع و افتتاح حمد است (دعای افتتاح)، یعنی ستایش می کند زیبایی و حسن جاری در هستی را، این نیز در سوره توحید هست.

حمد یعنی هر کمالی از آن خداست، همان خدایی که احد است، صمد است، لم یلد و.... است.

در معنای حمد معنای تسبیح به صورت ضمنی وجود دارد زیرا می گوئید هر کمالی مخصوص خداست، در واقع انحصار می دهید.

۳. لا اله الا هو (الله) تهلیل . الوهیت و عبودیت.

۴. تکبیر، تکبیر اقرار و شهادت به توحید است یعنی وقتی الله اکبر می گوئید درون آن شهادت هم است، یعنی وصف خدا توصیف پذیر نیست. (اکبر است)

دعا از امیرالمومنین (ع) از کتاب مهج الدعوات صفحه ۱۱۴

در حوزه دعاهاى توحیدى این دعا خیلی شبیه سوره توحید است.

تک تک فرازهای دعا معرفت علمی دارد. کلاس درسی در غالب دعاست.

تجلیل در فرج امام زمان (عج) صلوات